

بچه‌های بشری

• سال ششم • شهریور ۹۶ • شماره ۶۶
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

در این شماره بخوانید

جشن مهربانی ۲
سُرسره ۶
اردک و خط‌کشیِ خیابون ۷
پنکه‌ی بیچاره ۸
باد آورده ۹
مداد زیبا ۱۱
معنی لاف ۱۳
حیوانات محوطه‌ی کم درخت ۱۵
غده‌های عرق کجا هستند؟ ۱۸
مدار و نیروگاه ۱۹
گفتنی‌های کوچولو ۲۱
کی‌بود؟ چی‌بود؟ ۲۳
گفتم تا بخندی! ۲۵
پاسخ چیستان‌های مرداد ۲۶

جشن مهربانی

ظهر جمعه ما و همه‌ی فامیل، ناهار میهمان دایی محسن بودیم. بابابزرگ و مامان‌بزرگ که ما او را عزیزجون می‌نامیم، قبل از همه آمده و در بالای مجلس نشسته بودند. وقتی خاله‌ها و دایی‌ها با بچه‌هایشان دور هم جمع شدند، دایی محسن که کنار بابابزرگ نشسته بود، صدایش را صاف کرد و بعد از خوشامدگویی و تشکر از آمدن همه‌ی فامیل، گفت که می‌خواهد مطلب مهمی را بگوید.

گوش‌های ما بچه‌ها از همه تیزتر شده بود. دایی با گرفتن اجازه از بزرگ‌ترها چنین گفت: «ماه شهریور با سرعت در حال گذشتن است و همه به فکر تهیه‌ی وسایل مدرسه‌ی بچه‌ها هستیم. آقاجون و عزیزجون به من مأموریت داده‌اند یک جشن کوچک

در خانه برپا کنم که با همه‌ی جشن‌های دیگر تفاوت دارد و به مدرسه و دانش‌آموزان مربوط است.»هنوز صحبت دایی تمام نشده بود که ما بچه‌ها با دست و جیغ از دایی تشکر کردیم زیرا مطمئن بودیم این جشن به افتخار ما برپا می‌شود.

دایی صحبتش را این‌طور ادامه داد: «همه‌ی ما کودکان زیادی را می‌شناسیم که خانواده‌هایشان نمی‌توانند وسایل مدرسه‌ی آنان را تهیه کنند در حالی‌که این کودکان هم عاشق درس و مدرسه هستند و هم استعداد زیادی دارند اما گاهی به‌دلیل مشکلات مالی، نمی‌توانند تحصیل کنند. هدف از جشن ما کمک به تعدادی از این کودکان است.»

پسرخاله مریم پرسید: «دایی‌جان! منظورتان کدام بچه‌ها است؟» عزیزجون گفت: «پسرم! اسم این کودکان مهم نیست!

مهم این است که آن‌ها برای رفتن به مدرسه مشکل دارند و وظیفه‌ی همه‌ی ما است که به آنان کمک کنیم. از شما عزیزانم می‌خواهم به‌دنبال اسم این بچه‌ها نباشید زیرا آنان افرادی آبرومند هستند و نام‌شان نباید جایی مطرح شود.»

همه شروع به پچ‌پچ کردند که بابابزرگ گفت: «محسن‌جان! این هدیه‌ی من و مادرت برای شروع جشن است.» سپس مقداری پول که هیچ‌کس متوجه نشد چقدر بوده داخل کیسه‌ی کوچک مشکی گذاشت. بعد دایی‌محسن کیسه را برداشت، پولی درون آن گذاشت و گفت: «من هم هدیه‌ی خانواده‌ام را تقدیم کردم. حالا هر یک از شما هر قدر مایل است، برای این کار نیک هدیه بدهد.»

ما بچه‌ها که حاضر نیستیم از قافله‌ی کارهای خوب عقب

بمانیم، چندتا چندتا با هم مشورت کردیم. در پایان این مشورت‌ها خواهر بزرگم گفت: «دایی‌جان! ما هم مایلیم در این جشن شرکت کنیم اما پول‌های پس‌اندازمان در خانه است. اجازه می‌دهید بعداً هدیه‌هایمان را بدهیم؟»

مامان گفت: «بله، البته! محسن‌جان! دو سه روزی فرصت بده تا همه بتوانند در این‌کار خیر و زیبا شرکت کنند. جشن مهربانی خانواده‌ی ما نباید زود تمام شود! من از طرف همه‌ی حاضران از آقاجون و عزیزجون که اولین چراغ امر خیر را روشن کردند، متشکرم. خداوند عمر این دو گوهر ارزشمند را طولانی کند. اکنون نوبت بخش خوشمزه‌ی جشن یعنی ناهار است! همه به پیش!»

«قاصدک»

سُرسره

تاب، تاب، تاب، تاب‌بازی
پارک پره اسباب‌بازی
سرسره بازی داره
پلّه‌های سرسره را
یکی یکی می‌رم بالا
رو سرسره می‌شینم
از آن بالا بچه‌ها را می‌بینم
از آن بالا سُر می‌خورم تا پایین
پیچ می‌خورم
تاب می‌خورم ببینین!
خنده و شادی، قه قه

سرسره‌بازی، به به

«مصطفی رحماندوست»

اردک و خط‌کشی خیابون

اتل و متل ای جوجه اردک ناز
برای خود درست نکن دردسر
خط کشیِ خیابون‌رو می‌بینی
اگر فقط یک کم بری جلوتر
اتل و متل خط‌کشی خیابون
جای عبور جوجه‌ی پیاده است
رد شدن جوجه‌ها از خط‌کشی
یک کار مطمئن و خیلی ساده است
چراغ سبزِ عابر پیاده

با همه‌ی جوجه‌ها مهربونه
دستور می‌ده که ماشین‌ها بایستند
تا جوجه سالم برسه به خونه

«رودابه حمزه‌ای»

پنکه‌ی بیچاره

پنکه‌ی بیچاره‌ی ما
من نمی‌دانم چه فکری
می‌کند در باره‌ی ما
در نفس‌هایش اگرچه
یک نسیم سرد دارد
پشت او داغ است از تب
پنکه‌ی ما درد دارد

چند ساعت کار کرده؟

چند روز و چند هفته؟

دُور خود هی چرخ خورده

هی سر او گیج رفته

آه! می‌ترسم که فردا

پنکه‌ی خوبم بمیرد

کاش بابا بی بهانه

زودتر کولر بگیرد

«دادیار حامدی»

بادآورده

می‌گویند خسروپرویز، یکی از معروف‌ترین پادشاهان سلسله‌ی ساسانی با لشکرکشی‌ها و خوش‌گذرانی‌های خودش،باعـــث از

بین رفتن سلسله‌ی ساسانی شد. خسروپرویز به گردآوری طلا و جواهر و تجملات علاقه‌ی بسیاری داشت. او برای خودش هفت گنج بزرگ درست کرده بود و آنها را گنج عروس، گنج خسروی، گنج افراسیاب، گنج سوخته، گنج خضرا، گنج شاد و گنج بادآورد نام گذاشته بود.

هر یک از این گنج‌ها برای خود داستانی داشت. داستان گنج بادآورد، این بود که وقتی خسروپرویز به شهر اسکندریه در مصر لشکرکشی کرد، رومی‌ها برای اینکه جواهرات و ثروت‌شان به‌دست خسروپرویز نیفتد، دارایی‌شان را در چند کشتی بار زدند اما بادی مخالف میل آنها وزید و ثروت رومیان را به‌طرف تیسفون در ایران کشاند. بدین‌ترتیب شاه ایران بدون تلاش، کشتی‌های بادآورده را گرفت و به گنجی بزرگ دست یافت.

هر چیزی که در زندگی بدون زحمت و تلاش به‌دست بیاید، انسان قدر و ارزش آن را نمی‌فهمد و به همین دلیل برای حفظ آن سعی و تلاش نمی‌کند و ممکن است آن را به‌راحتی از دست بدهد. چنین دارایی و ثروتی دست‌خوش حادثه‌های زندگی می‌شود و ماندگار نیست. وقتی چنین شود، می‌گویند: «بادآورده را باد می‌برد.»

دو ضرب المثل مشابه:

* هرچه آسان یافتی، آسان دهی.
* زود آمده، زود می‌رود.

«مصطفی رحماندوست»

مداد زیبا

مداد با دو خط یک جاده کشید. رفت و رفت تا به یک جنگل

رسید. پرنده‌ها ناراحت و گرسنه بودند. درختان خشک شده بودند. مداد روی شاخه‌ی درختان، برگ‌های سبز و گل کشید. پای درختان جوی آب کشید. پرندگان شاد شدند و برای درختان خوشحال، آواز خواندند.

مداد رفت و رفت تا به یک کلبه رسید. پیرزنی در کلبه نشسته بود. مداد اطراف کلبه را نگاه کرد، هیچ پنجره‌ای نبود. او روی دیوار کلبه، یک پنجره کشید. پیرزن کنار پنجره آمد و آواز پرندگان را شنید و لبخند زد. مداد رفت و رفت تا دیگر چشمش هیچ‌جا را ندید زیرا همه جا تاریک بود.

به آسمان نگاه کرد، شب شده بود اما ماه در آسمان نبود. مداد دستش به آسمان نمی‌رسید. باد آمد و او سوار باد شد و روی آسمان، ماه و ستارگان را کشید. جنگل روشن شد و

ستارگان در آسمان چشمک زدند. پیرزن از پنجره بـــرای مـــاه دست تکان داد.

«صبا ندافیان»

معنی لاف

سعدی می‌گوید یک‌سال به مکانی سفر کردم که در مســـیر آن، خطرهای زیادی کاروان‌ها را تهدید می‌کرد و راهزنان کمـــین کرده و آماده‌ی غارت کاروانیان بودند. در این سفر، جـــوانی چهارشانه، قوی هیکل و پرزور با ما بود. او ده مرد را حریف بود و در کُشتی، آن‌قدر مهارت داشت که هیچ‌کـــس تـــا بـــه‌حـــال نتوانسته بود پشت او را به زمین برساند و او را شکست دهد.

با همه‌ی این اوصاف، جوانک فردی نازپرورده و پولدار بـــود که سرد و گرم روزگار را نچشیده، در هیچ میـــدان کـــارزاری

نجنگیده و برق شمشیر جنگاوران و صدای آنان را ندیده و نشنیده بود.

در طول سفر، من و آن جوان در کنار هم می‌رفتیم. به هر دیوار قطوری که برمی‌خوردیم، جوانک برای آنکه قدرت بازوی خود را به رخ بکشد، آن را با ضربه‌ای ویران می‌کرد و هر درخت تنومندی را می‌دید، از ریشه می‌کند و با لحن فخرفروشانه‌ای می‌گفت: «فیل کجاست که زور بازوی مرا ببیند؟ شیر کجاست تا سرپنجه‌ی مرا ببیند و از خودش خجالت بکشد؟»

ما در جایی توقف کرده بودیم که دو راهزن از پشت صخره‌ای سر بر آوردند، به‌طرف کاروان ما آمدند. آن دو با چوب و سنگ به ما حمله‌ور شدند و قصد کشتن کاروانیان را کردند. من به آن جوان گفتم: «چرا ایستاده‌ای و آن‌ها را نگاه می‌کنی؟

کاری بکن و با آن دو بجنگ و شر آن‌ها را از سرمان کم کـــن.»
او سر جایش ایستاده بود و از تـــرس بـــه خـــود مـــی‌لرزیـــد!
تیروکمانش هم از دستش به زمین افتاد. فهمیدم که او مرد عمل
نیست و نمی‌تواند از پس راهزنان بر آید.

چاره‌ای جز تسلیم نداشتیم.به کاروانیان گفتم که هرچه دارند
از رخت و لباس و سکه به راهزنان بدهند تا آن‌ها از کشتن مـــا
صرف نظر کنند و بتوانیم جان سالم به‌در بریم. آن روز، معنـــی
لاف را فهمیدیم.»

«ابوالفضل هادی‌منش»

حیوانات محوطه‌ی کم درخت

در میان تنه‌ی درختـــان، بـــالاتر از ســـطح جنگـــل، در میـــان
شاخه‌های درختان، بام جنگل استوایی سرشار از زندگی است.

میمون‌ها در حال حرکت میان شاخه‌ها هستند. پرندگان در حال آواز خواندن هستند و پروانه‌ها در میان برگ‌ها، غنچه‌ها و میوه‌ها پرواز می‌کنند. شاخ و برگ درختان، مانع رسیدن نور خورشید به سطح جنگل می‌شود. بنابراین، کف جنگل نسبتاً تاریک است.

با وجود این، بعضی موجودات در میان برگ‌های خشک راه می‌روند یا در میان درختان می‌خزند. به‌دلیل کمبود نور، گیاهان بسیار اندکی در کف جنگل می‌رویند و شکارچیانی مانند مارها و جانوران گربه‌سان حتی در طول روز نیز در جنگل دیده می‌شوند. بسیاری از موجودات این منطقه مانند خفاش‌ها و پرندگان می‌توانند پرواز کنند و از خطر دور شوند و نوعی مارمولک جنگل هم می‌تواند به کمک پرده‌ی پوستی بال

مانندش پرواز کند.

مار پیتون این مار که طولش ممکن است تا ۱۰ متر هم برسد، احتمالاً طولانی‌ترین مار جهان است. طرح پیچیده‌ی قهوه‌ای و خاکستری رنگ پوست این مار موجب استتار کامل آن در برابر پوست درختان می‌شود.

خفاش میوه‌خوار والاس این خفاش با سایر خفاش‌ها بسیار متفاوت است. خفاش‌های میوه‌خوار، پوزه‌هایی دراز دارند. بنابراین، صورت‌شان به سگ‌ها یا روباه‌ها شباهت دارد و به آن‌ها روباه پرنده نیز می‌گویند. بیشتر آن‌ها روزها در گروه‌های بزرگ، لابه‌لای درختان می‌خوابند. آن‌ها واژگون به درخت آویزان می‌شوند و بال‌هایشان را تکان می‌دهند تا خنک شوند. آن‌ها پس از تاریک شدن هوا با سروصدا برای یافتن

میوه‌های رسیده به پرواز درمی‌آیند. در استرالیا، آسیا و آفریقا ۱۳۰ نوع خفاش میوه‌خوار وجود دارد. خفاش میوه‌خوار والاس ۲۰ سانتیمتر طول دارد و فاصله‌ی دو بالش ۴۰ تا ۴۵ سانتیمتر است.

«صدیقه ابراهیمی و مهرزاده مینانژاد»

غده‌های عرق کجا هستند؟

شما در سراسر بدن‌تان بیش از دو میلیون غده‌ی عرق دارید اما تراکم این غده‌ها در نقاط مختلف پوست بدن یکسان نیست. در هر سانتیمتر مربع از کف دست و پا، حدود ۴۰۰ غده‌ی عرق و در هر سانتیمتر مربع از پشت بدن حدود ۸۰ غده‌ی عرق وجود دارد. این غده‌ها با منفذهایی به سطح پوست راه دارند. این منفذها را با چشم عادی نمی‌توان دید اما چون در کف دست

تعدادشان زیاد است، گاهی می‌توان آن‌ها را از عرقی که ترشح می‌کنند تشخیص داد.

غده‌های عرق، وظیفه‌ی بسیار مهمی دارند. آن‌ها حرارت بدن را متعادل نگه می‌دارند و مواد زاید را با عرق دفع می‌کنند. در بعضی بیماری‌ها نقاط خاصی از بدن قابلیت تعرق را از دست می‌دهند. این وضعیت موجب ناراحتی شخص می‌شود زیرا بدن نمی‌تواند حرارت خود را متعادل سازد.

«سپیده عندلیب و حسین یاسینی»

مدار و نیروگاه

مدار الکتریکی **یک لامپ خاموش داریم. زمانی لامپ، روشن می‌شود که آن را به یک رشته سیم و باتری متصل کنیم.**

درون باتری انرژی الکتریکی وجود دارد. این انرژی در امتداد رشته سیم، جریان پیدا می‌کند و وارد لامپ می‌شود.
انرژی الکتریکی زمانی لامپ را روشن می‌کند که جریان الکتریسیه، سراسر مدار الکتریکی را که شامل رشته سیم و لامپ و باتری می‌شود، دور بزند. این مدار، حلقه‌ای است که از نقطه‌ی اتصال باتری آغاز می‌شود، از لامپ می‌گذرد و به نقطه‌ی اتصال دیگر باتری می‌رود.
نیروگاه اکثر نیروی الکتریسیته‌ی مورد نیاز ما را تأسیسات تولید الکتریسیته به‌نام نیروگاه‌ها تأمین می‌کنند. در نیروگاه‌ها از سوخت زغال‌سنگ، نفت یا گاز برای گرم کردن آب دیگ‌های بخار استفاده می‌شود. این بخار آب، مولّدهای برق (ژنراتور) را به‌کار می‌اندازد و نیروی الکتریسیته تولید می‌کند. نیروی

الکتریسیته از طریق کابل‌های قطور به کارخانه‌ها، مغـــازه‌هـــا، مدارس، ادارات و منازل ما منتقل می‌شود و زندگی را آســـان می‌کند.

رشته سیم‌های برق از فلزاتی نظیر مس ساخته می‌شوند زیرا جریان الکتریسیته را به‌خوبی از خود عبور می‌دهنـــد. جریـــان الکتریسیته نمی‌تواند از پلاستیک عبور کند. بنابراین، رشته سیم برق را با پلاستیک روکش می‌کنند تا شخص در اثر تماس با آن دچار برق گرفتگی نشود.

«مجید عمیق»

گفتنی‌های کوچولو

*** انسان می‌تواند حدود ۴۰ روز بدون غذا زندگی کند اما فقط ۷ روز بدون آب و ۶ تا ۸ دقیقه بدون هوا می‌تواند زنده بماند.**

* اگر وارونه بایستید و سرتان روی زمین قرار بگیرد و غذایی بخورید، باز هم غذا وارد معده می‌شود.
* مغز انسان از قوی‌ترین کامپیوترها پیچیده‌تر است و بیش از ۱۰۰ میلیارد سلول عصبی دارد.
* مویرگ‌ها آن‌قدر باریک هستند که گلبول‌های قرمز خون به تنهایی می‌توانند از آن‌ها عبور کنند و باید در صف پشت سر هم بایستند.
* قرنیه به‌عنوان بیرونی‌ترین لایه‌ی چشم، تنها بافت زنده‌ی بدن انسان است که رگ خونی ندارد و مواد مغذی را از اشک و زلالیه می‌گیرد.
* کبد، کارخانه‌ی شیمیایی بدن نامیده می‌شود زیرا دانشمندان حدود ۵۰۰ عملکرد کبد را کشف کرده‌اند.

❊ بینی، دستگاه تهویه‌ی شخصی ماست زیرا هوای سرد را گرم کرده و هوای گرم را خنک می‌کند و آلـــودگی‌هـــا را تصـــفیه می‌کند.

«ناصر نثار»

کی‌بود؟ چی‌بود؟

❊ ترش و شیرین، هسته وسط
خودش کجاست؟
یه نقطه‌ی چاق، تَهِ خط
❊ یه‌پا عقب، یه‌پا جلو
قدم قدم، بدو بدو
نشون می‌ده زوده یا اینکه دیره
حتی یه لحظه‌رو یادش نمی‌ره
❊ تُپل مُپل، بی دست و پا

دُمش تو دست بچه‌ها
خودش کجاست؟ تو آسمون
غذاش چیه؟ باد هوا
❋ این غول سبز و خوشگل
یه پا داره صدتا دست
خیلی عجیب غریبه
می‌شه رو دستاش نشست
❋ بارون می‌آد ترمی‌شه
هی چاق‌و لاغر می‌شه
❋ صداش چیه؟ ویژ و ویژ و ویژ
می‌خواد بره، قیژ و قیژ و قیژ
یه عالمه کار داره
رو کمرش بار داره

پاسخ‌ها را در ماه مهر بخوانید

گفتم تا بخندی!

☺ معلم: «کویر را تعریف کن.» شاگرد: «آقا بلد نیستم.» معلم: «این که کاری نداره، جایی که آب و علف نداره، موجود زنده هم نداره، کویره!» شاگرد: «آقا اجازه، با این حساب، کویر تعریفی هم نداره!»

☺ کودک: «ببخشید جناب سروان، دوچرخه‌ی مرا دزدیدند.» سروان: «مشخصاتش را بگو، چراغ جلو داشت؟» کودک: «نه.» سروان: «چراغ خطر چی؟» کودک: «نه.» سروان: «فعلاً شما جریمه‌ی این دوتا را بپردازید تا برویم سر مطلب بعدی.»

☺ معلم: «اگر شما روی صندلی اتوبوس نشسته باشید و پیرمردی وارد اتوبوس شود، چه‌کار می‌کنید؟» شاگرد: «آقا اجازه، به راننده می‌گوییم چرا این همه آدم سوار می‌کنی، جا نداری!»

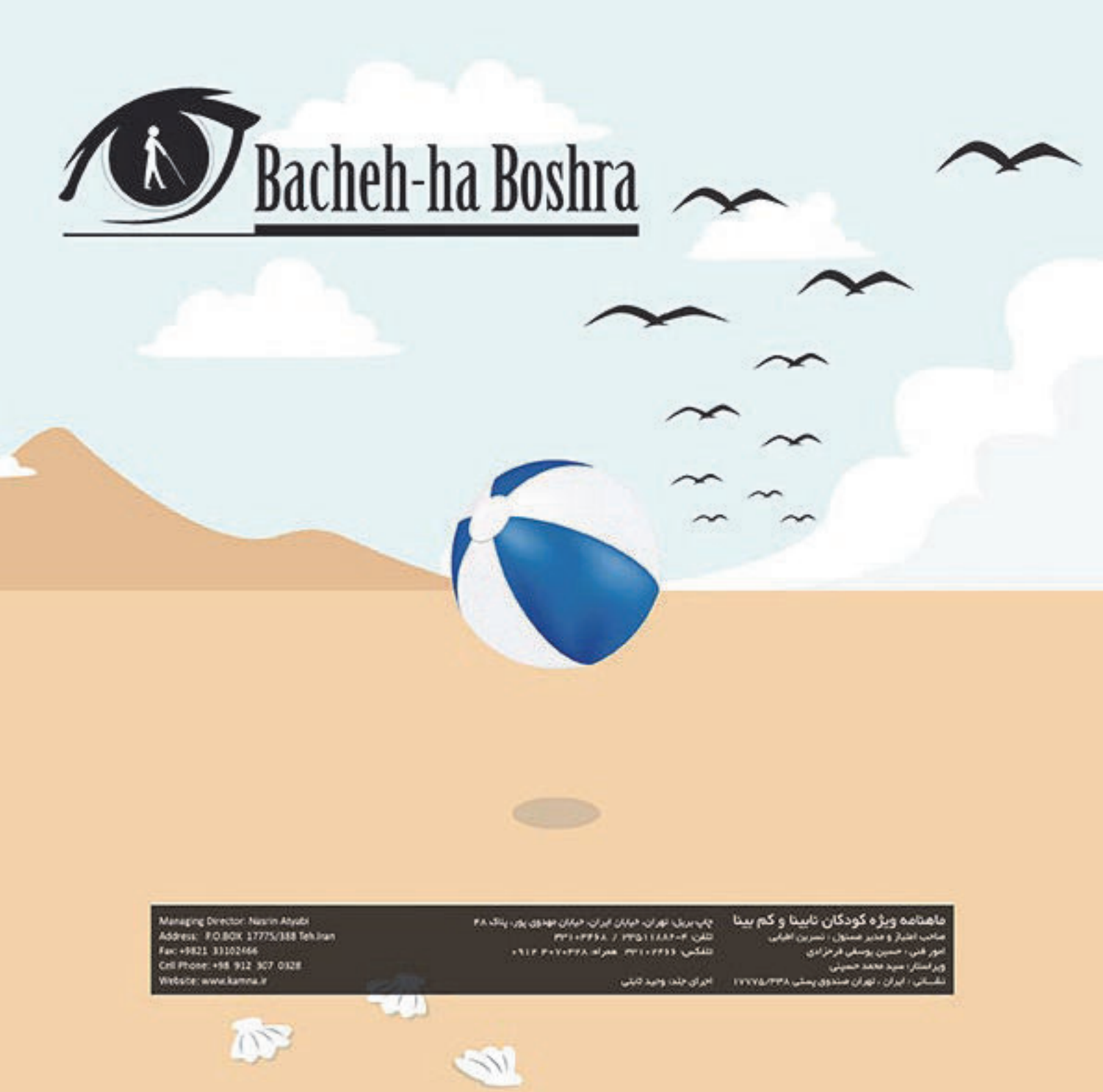
☺ پدر: «دخترم، کسی را می‌شناسم که مانند شیر نیرومند، مثل کرگدن گردن کلفت، مثل روباه زیرک و مثل آهو چالاک است!» دختر لحظه‌ای با تعجب پدر را نگاه کرد و گفت: «برای دیدن این فرد باید به کدام باغ‌وحش برویم؟!»

☺ معلم: «باغ‌وحش چه محلی است؟» شاگرد: «آقا اجازه، باغ‌وحش، محلی است که حیوانات وحشی را برای اینکه انسان‌ها اذیت‌شان نکنند، در آنجا نگه می‌دارند!»

☺ مادر: «آب ماهی را عوض کردی؟» کودک: «نه مامان‌چون آب آن هفته‌اش را هنوز نخورده.»

پاسخ چیستان‌های مرداد

قلم مو، ماه، گوشواره، برگ.



ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا
صاحب امتیاز و مدیر مسئول : نسرین اطیابی
امور فنی : حسین یوسفی فرحزادی
ویراستار: سید محمد حسینی
نشانی : ایران ، تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸

چاپ بریل تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۴۸
تلفن: ۳۳۵۱۱۸۸۲-۴ / ۳۳۱۰۴۴۶۸
تلفکس: ۳۳۱۰۴۴۶۶ همراه: ۰۹۱۲ ۳۰۷۰۳۲۸
اجرای جلد: وحید تابش

Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.BOX 17775/388 Teh.Iran
Fax: +9821 33102466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir